



از: ایران گلرنگ

مادران و فرزندان

چرا «مادران شایسته» را از سرپرستی فرزندان محروم میدارید؟

ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی را تغییر دهید!

چنانچه خانواده را هسته تشکیل دهنده اجتماع محسوب نمائیم و باین واقعیت بزرگ ایمان داشته باشیم که ترقی و تعالی اجتماعات بستگی به کیفیت و چگونگی تربیت و پرورش اطفال در خانواده‌ها دارد خواه ناخواه باین اصل قائل خواهیم شد که حفظ خانواده و تحکیم روابط زناشویی از مهمترین وظایف جوامع بشری است و این میسر نیست مگر آن‌گونه که حقوق زن و مرد بارعایت عدل و انصاف و اصل تساوی برقرار شود و مهر و محبت و احتیاج معنوی زن و مرد بیکدیگر ادامه و استحکام آن را تضمین نماید.

بی‌انصافی است که در قوانین مملکت ما صلاحیت اخلاقی، فهم و شعور، عطوفت و محبت، فداکاری و گذشت را نادیده گرفته و حق تقدم در حضانت طفل را فقط بر اساس «جنس» قرار داده‌اند.

هیچ قانون عادلانه‌ای باین کلیت نمی‌تواند حکم کند، قوانین انسانی و اجتماعی قانون علمی نیست که همیشه و همه جا ترکیب دو واحد نیدرژن و یک واحد اکسیژن در شرایط مشخص آب، بوجود آورد. باید یک محکمه صالح شرایط و عوامل مختلفی را که در تربیت طفل مؤثر است مورد توجه و مذاقه قرار دهد و در مورد حضانت و سرپرستی طفل آنکس را ارجح بداند که دارای امتیازات بیشتر و بهتر جهت تربیت فرزند باشد و گرنه قوانین اجتماعی، کلیتی را که همیشه یک علت ایجاد یک معلول خاص کند فاقدند باید عوامل مختلفی را که در ایجاد یک پدیده مؤثرند در نظر گرفت و با توجه بآن علل احتمالاً پیش بینی معلول را کرد حال چگونه یک قاضی می‌تواند بدون مطالعه در اطراف و جوانب موضوع و توجه بشخصیت زن و مرد و با در نظر داشتن نحوه گذران زندگی و صلاحیت آنها صرفاً باستناد حکم غیر عادلانه ماده ۱۱۶۹ کودک دو ساله یا هفت ساله‌ای را از آغوش مادر جدا کند؟ آیا وجدان کسیکه این حکم را صادر می‌کند راضی و خرسند خواهد بود؟ با توجه باینکه محبت مادر بفرزند و فداکاری و گذشت او آنچنان عیان و مشهود است که کسی را یارای انکار آن نیست.

آمار دقیقی در مورد زنان و مردانی که پس از متارکه از ازدواج مجدد بخاطر پرورش و تربیت فرزند خودداری نموده‌اند در دست نیست ولی کمی به حافظه خود فشار آورید و زنان و مردانی را که چنین وضعی داشته‌اند بیاد آورید. مسلماً متوجه خواهید شد تعداد زنانی که بخاطر فرزند تا پایان عمر کار کرده، زحمت کشیده و با خون دل به پرورش کودکشان همت گماشته‌اند بر مردانی که نسبت به فرزندان‌شان بهمان شیوه اقدام کرده باشند، فزونی غیر قابل انکاری دارد. و مردانی را بخاطر خواهید آورد که کودکان بی‌گناه خود را لگد مال هوی و هوس و طبع سرکش نموده و زندگی آنها را گروگان محبت زنی دیگر قرار داده‌اند.

پس چه باید کرد؟

اگر معتقدید که شالوده تربیت اساسی طفل در دوران کودکی پی‌ریزی می‌شود، و اگر ایمان دارید که کمبود محبت ایجاد عقده‌هایی خواهد نمود که مشکلات و خطا کاریهایی بشمارای را ببار می‌آورد.

و اگر قبول دارید که عدم صلاحیت ابویین در تکوین شخصیت طفل مؤثر است. و اگر معتقدید که آینده مملکت و ترقی و پیشرفت آن در گرو تربیت فرزندان آزاد و لایق است. بکوشید که در امر حضانت طفل و مواد قانونی که حاکم بر مقدرات اوست رعایت عدل و انصاف بشود و از جانب‌داری مطلق از مرد صرف نظر گردد و پس از نسخ ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی (۱) این کار را طوری ترتیب دهید که محکمه‌ای صالح بر امور مربوط به تعیین سرپرست و تشخیص صلاحیت او نظارت نماید و بدون توجه بجنس (زن بودن و مرد بودن) تربیت طفل را حق کسی بداند که گذشت و فداکاری و تربیت اخلاقی، و در یک کلمه: «صلاحیت» او محرز و مسلم گردد.

پایان

۱- ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی ایران می‌گوید: «برای نگاهداری طفل، ما در تادوسال از تاریخ ولادت او- اولویت خواهد داشت. پس از انقضاء این مدت، حضانت با پدر است مگر نسبت باطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود».

بهمین جهت چنانچه توجهی بقوانین ممالک مختلف بشود ملاحظه خواهد شد که مقننین این نکته را مد نظر داشته و شرایطی را که تضمین کننده بقاء خانواده‌هاست در قوانین ملت خود گنجانیده‌اند ولی متأسفانه پاره‌ای از قوانین ما پاسخکوی احتیاجات و خواسته‌های اجتماع در شرایط فعلی نیست و باید تجدید نظری کلی و اساسی در آنها بعمل آید تا هدف اصلی از ایجاد قانون ملحوظ گردد زیرا بسیاری از این قوانین بواسطه سلطه و نفوذ مطلق مردان برجماعت زنان تحمیل شده و بالنتیجه حقوق زنان بفراموشی و نسیان سپرده شده است. شاید در گذشته این امر موجباتی داشته ولی امروز باز بین رفتن آن اسباب و علل، لزوم تغییر در این قوانین کاملاً ضروری بنظر میرسد و متصدیان امور جامعه از این لحاظ وظیفه‌ای خطیر بعهده دارند و باید عدالت را بمعنی و مفهوم واقعی که رعایت حقوق طرفین (زن و مرد) در آن شده باشد گسترش دهند و فقط در آن صورت است که بآینده اجتماع و ترقی و تعالی آن می‌توان امیدوار بود و اگر این کار صادقانه و بخاطر اساس مسئله و نه تنها بخاطر تظاهر و تبلیغ انجام پذیرد، امید میرود پس از چندی اختلافات موجود تا درجه زیادی کاسته شود و زنان و مردانی را خواهیم دید که دوشادوش هم، چرخ پیشرفت و ترقی مملکت را خواهند گردانید و دیگر از منی و توئی کمتر نشانی خواهد بود. دیگر فرزندان ما اسپر هوی و هوسها و لجاجت‌های ابوین خود نخواهند شد. و نگاهداری و تربیت آنها که مهمترین وظیفه خانواده‌هاست با حمایت قانون و رعایت عدالت در محیطی انجام پذیر خواهد شد که سایه ظلم و ستم و عدم تعادل و نابرابری حقون زن و مرد خدشه‌ای بر آن وارد نخواهد ساخت. دیگر مطالعه مواد قانونی مدنی، زنان را باین فکر نخواهد انداخت که حقیقتاً لگدمال شده است. و دیگر در قانون مدنی ماده ۱۱۶۹ را باین صورت خشک و عاری از احساس، مشاهده نخواهیم کرد که ناگهانی و بدون مقدمه پسری را ازدو سالگی و دختری را از هفت سالگی از دامان پرمهر و عطوفت مادر جدا کنند.

مگر نه این است که مطالعه زندگی مجرمین و جنایتکاران و اطفال بزهکار مؤید این امر بوده که از محیط خانوادگی مناسب محروم و از سرچشمه محبت سیراب نگشته‌اند؟ پس چرا به عقده‌ای که این جدائی ناگهانی بار می‌آورد توجه نشده است؟ آیا جدا کردن طفلی کوچک که گرمی آغوش مادر تنها ملجأ و پناه او بوده، از پستان او تغذیه کرده و در آغوش پرمهر و محبت او غنوده بسادگی نوشتن این ماده قانونی است؟ شاید در هنگام طرح این قسمت از قانون مدنی ایران شیر خشک موجود نبوده و یا قانونگذار از وجود آن مطلع نبوده است و گرنه متحماً در کمال بی‌انصافی قلب و احساس يك مادر را نادیده میگرفت و بی‌محابا دوری طفل از آغوش مادر را از همان لحظه تولد نیز تجویز میکردا معلوم نیست این اولویت در حضانت بر چه اساسی بوجود آمده؟ فقط باید مرد بود تا حق حضانت از طفل را داشت و لویک مسرد هوسران؟! آیا پرورش طفل در رحم مادر و تنذیه او از خون و شیر او هیچیک قابل اندک توجه نیست و هیچیک ایجاد حق نمی‌کند!

ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی حاکی است که «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا بجنون شود یا بديگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود» اما اگر پدر مبتلا بجنون شود یا زن دیگری اختیار کند تکلیف چیست؟ قانون سکوت می‌کند قطعاً منظور این است که مرد، اگرچه مادر طفلش را رها کرده و با بانوی دیگری ازدواج کرده یا اساساً ازدواج نکرده باشد باز هم صلاحیت پرورش و تربیت طفل را دارد و این کمال

وصیتی و ملالی و حاشه‌ای!

را از خطر سرزنش مردم و وظیفه‌اش برهاند ولی این بار ، يك مستشار که بهر حال نظائر او در پایتخت مانیز زیاد است راه‌علاج را انتحار تشخیص داده بود ، و مردن و خفت همدستی با قاچاقچیان را بر خود نپذیرفتن! - می‌گوئیم «خفت»! هر آنچه هست و هر آنچه بود ، در خاطر خود کلمه «حقیر» خفت ننگی بالاتراز هر آنچه هست و هر آنچه بود ، در خاطر می‌نشانند ولی خفت همدستی با قاچاقچیان در هیچ فرهنگ لغتی نیامده است. مرگ يك قاضی ، فقط يك مرگ نیست ، خاصه که با خودکشی توأم باشد . این ملالی سر بسته و مبهم است ، این درد نتوانستن و خواستن و درد وجدان است و بنیراز جنبه های حسی و انسانی این درام مجمل ، ملاحظیات اجتماعی چندی نیز بر آن مترتب است که در این مقاله در نمی‌گنجد. ما با اشک و ملال بسیار ، خبر خودکشی قاضی يك استان را مطالعه می‌کنیم و با اندوه بیشتر پی می‌بریم که حتی قاضی از تهدید صاحبان زرو زور در امان نیست ! زیرا قضاوت کرده است و سپس بعلت تهدید قاچاقچیان که به قاچاق سر نوشت مشغولند دست بخود کشی زده است . چرا که قضاوت و تشخیص مفهوم عدالت و طرفداری از حقوق امروز ، دشمنان زیادی دارد او نمی‌خواست بمیرد ، ولی با جبار مرد ، خودکشی کرد ، او نمی‌خواست خلاف حق و حقیقت رائی بدهد ولی ، برخلاف حق و حقیقت بمرگ کشانیده شد . زیرا که تهدید قاچاقچیان مانند فرما ، سر نوشت بر او نگرانیهای بسیاری بارید و ناگزیر و مجنونندار استی چگونه میتوان زیست ، چه باید کرد

چندی پیش ، در صفحه حوادث یکی از یومیه های عصر ، خبر خودکشی مستشار دادگاه جنائی آذربایجان ، با لحن مبهمی منتشر شده بود و پس از دو سه روزی که از این ماجرا می‌گذشت ، همان روزنامه علت خودکشی این قاضی را تهدید قاچاقچیان ، قلمداد کرد . زیرا وصیتنامه می‌گفت :

از طرف باند قاچاقچیان که محکومشان کرده بودم تحت فشار قرار گرفته‌ام و این تعقیب مداوم قاچاقچیان و تهدیدات گاه و بیگاه آنها مرا از شغل خطیر و خرد کننده‌ام ناراحت کرده است و برای آنکه از تهدیدات و تعقیب اعضای باند قاچاقچیان رهائی یابم خودکشی کردم و کسی مسئول نخواهد بود . بنا بر این ، مسئول خودکشی مستشار دادگاه جنائی و یا بهتر بگویم ، قتل او همین تهدیدات است . گرچه وصیتنامه عقیده‌ای بجز این دارد . بعلاوه معلوم میشود که سر نوشت مرگ و زندگی عده‌ای را همین تهدیدات تعیین میکنند و بجز خداوند ، زراد خانه تقدیر سازی عالم خاک ، حتی در خانه قضاوت کشور را نیز می‌گوید . من وقتی این خبر را می‌خواندم بیگمان مثل همه کسانی که در این آب و خاک زندگی میکنند تعجبی نکردم . زیرا همه روز ، در همین یومیه ها می‌آمد که باند قاچاقچیان که بچند ماه زندان و یا مجازات دیگری محکوم شده است ، ولی کسی دست بخود کشی نمیزد . زیرا میتانست باقتضای روح محکومیش را عنوان سازد و وجدان حد